

نقد و بررسی مشهورترین اثر استیگلیتز*



نوشته: بنجامین فریدمن

ترجمه: محمد ابراهیم آقابابایی

مهمترین مسأله اقتصادی در زمان ما این است که در واقع بسیاری از اقتصادهایی که به عنوان «اقتصادهای در حال توسعه» می‌شناسیم در حال توسعه یافتن نمی‌باشند. برای اغلب شهروندان دموکراسی‌های غربی صنعتی شده درک این مطلب که در اوگاندا، اتیوپی و یا مالاوی مردان و زنان نمی‌توانند انتظار زنده ماندن حتی تا ۴۵ سالگی را داشته باشند و یا در siema lene ۲۸ درصد نوزادان قبل از پنج روز از تولدشان می‌میرند. و یا اینکه در هند بیش از نیمی از کودکان از سوء تغذیه رنج می‌برند و یا در بنگلادش کمتر از نیمی از مردان و کمتر از یک چهارم زنان بالغ قادر به خواندن و نوشتن هستند، بسیار شوک آور است. دردآور - اینکه در بسیاری از کشورهای بسیار فقیر - اگر ادعا نکنیم در عمده این کشورها - هیچ پیشرفتی (حداقل در جنبه‌های اقتصادی) مشاهده نمی‌شود. از بین ۵۰ کشور دارای پایین‌ترین سرانه درآمد در سال ۱۹۹۰ (به طور میانگین سالانه ۱۴۵۰ دلار در سال با هزینه‌های بالاتر زندگی در این کشورها در مقایسه با سایر کشورها)، ۲۳ کشور در سال ۱۹۹۹، درآمد سرانه پایین‌تری نسبت به ۱۹۹۰ داشتند و ۲۷ کشور باقیمانده که تلاش نموده بودند تا درآمدشان رشد کند تنها ۲/۷ درصد سالانه رشد متوسط سالانه در درآمد سالانه‌شان مشاهده می‌شد، با این نرخ، حداقل ۷۹ سال طول خواهد کشید تا درآمدشان به سطح درآمد فقیرترین کشور عضو اتحادیه اروپا یعنی یونان برسد.

این موقعیت تأسف بار با خوش‌بینی‌های موجود هم در جنبه‌های اقتصادی و هم سیاسی در دوره بعد از جنگ کاملاً در تضاد است. اقتصاددانان بزرگی چون کوزنتس، هیرشمن و... بر این عقیده‌اند که هر چند نابرابری اقتصادی در کشورهای در حال توسعه در ابتدای صنعتی شدن افزایش خواهد یافت ولی در پروسه توسعه این نابرابری به حداقل خود خواهد رسید و مانعی برای توسعه محسوب نخواهد گردید.

* مقاله حاضر، ترجمه متن زیر است:

3-Friedman, Benjamin M. **Globalization: Stiglitz's Case.** The New York Review of Books Volume 49, Number 13 · August 15, 2002,

شگفت انگیز نیست که تضاد خوشبینی‌های زیاد اقتصاددانان و اوضاع و واقعیت وحشتناک کنونی منجر به مباحث بسیار جدی حول دو سؤال کاملاً به هم مرتبط گردد:

۱- عامل شکست بسیاری از کشورها در رسیدن به پیشرفت‌هایی که یک نسل قبل با اطمینان برای آنها پیش‌بینی شده بود چیست؟

۲- در حال حاضر این کشورها (و کسانی که در خارج به خاطر وضعیت اسفناک آنها احساس همدردی کرده و قصد کمک دارند) چه کار باید بکنند؟

شاید تا قبل از رکود جهانی دهه ۱۹۳۰ متفکران به این اندازه به این مسأله از زوایای مختلف حمله نکرده باشند: آیا کشورهایی که در حال توسعه نیستند به خاطر سیاست‌های داخلی غلط خودشان است؟ و یا آنها قربانی جهان صنعتی هستند؟ آیا کمک‌های خارجی بیشتر، راهگشاست؟ فساد دولتمردان این کشورها به ویژه در زمینه کمک‌های خارجی چه قدر است و ... سؤال مهم‌تر اینکه آیا فرهنگ این کشورها سبب عدم موفقیت آنها در اقتصاد گردیده است؟

اگر خوشبینانه نگاه کنیم، چالش توسعه اقتصادی سبب خلق شرکت‌های چند ملیتی برای اهداف توسعه‌ای گردید و سازمان ملل سازمان بهداشت جهانی و بانک جهانی نیز توجه خود را معطوف به توسعه کشورها نمودند. صندوق بین‌المللی پول آخرین سازمانی بود که در جرگه فعالان توسعه وارد گردید. هرچند هم بانک جهانی و هم صندوق بین‌المللی پول با هدف‌های غیر از این تشکیل شده بودند. با فروپاشی سیستم نرخ ارز ثابت در اواخر دهه ۱۹۷۰، اقتصادهای اروپای غربی قوی‌تر گردیدند در حالی که کشورهای در حال توسعه و ضعیف‌تر دچار مشکلات بسیار زیادی در تراز پرداخت‌ها بودند و طبیعتاً صندوق بین‌المللی پول نیز به کمک این کشورها آمد تا بتوانند بر مسائل مربوط به توسعه بهتر فائق آیند. با عدم موفقیت در امر توسعه در بسیاری از کشورها (به‌ویژه کشورهایی که سیاست‌های IMF را دنبال می‌کردند)، سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول به شدت در معرض مشاجره و بحث قرار گرفت.

جوزف استیگلیتز در کتاب «جهانی‌سازی و مسائل آن» دیدگاه خود را هم در زمینه اشتباهات صورت گرفته و هم در مورد نحوه رفتار در آینده تشریح کرده است، اما تمرکز اصلی کتاب او بر چگونگی مقصر دانستن است. به عقیده استیگلیتز توسعه شکست خورده یک مجرم دارد و این مجرم واقعاً تنفر انگیز است. این مجرم کسی نیست جز صندوق بین‌المللی پول.

استیگلیتز در کتاب خود «جهانی‌سازی و مسائل آن» مباحث خود در رابطه با سیاست‌های مختلف اقتصادی را براساس موضوعاتی که طی چند دهه کار تئوریک بر آن تأکید داشته بنا می‌سازد: به ویژه اتفاقاتی که رخ می‌دهد زمانی که مردم از اطلاعات کلیدی در مورد تصمیمات مهمی که باید اتخاذ کنند، محروم باشند و یا

پیامدهای عدم وجود بازار مناسب برای مبادلات مهم. نتیجه عدم حضور عوامل ذکر شده این است که بازارهای آزاد لزوماً نتایج مثبتی که برای آنها در کتاب‌های درسی اقتصاد ذکر می‌شود، به همراه ندارد دلیل این امر نیز این است که فرض می‌شود مردم اطلاعات کامل دارند و در بازارهای کامل و کارآمی توانند مبادله کنند. همانگونه که استیگلیتز بیان می‌کند؛ «پیشرفت‌های اخیر در تئوری اقتصاد» نشان داده‌اند که هر زمان اطلاعات ناقص باشد و بازارها کامل نباشند (که همیشه اینگونه است بویژه در کشورهای در حال توسعه)، دست نامرئی بسیار ناقص عمل خواهد کرد. در نتیجه دولت‌ها هم در سطوح کلان و هم در سطوح خرد اقتصاد می‌توانند تولید را با مداخلات مناسب افزایش دهند که در این زمینه می‌تواند از قانونگذاری، سیاست‌های پولی و مالی و... بهره ببرد.

استیگلیتز اظهار شکایت می‌کند که صندوق بین‌المللی پول خسارت‌های زیادی را از طریق سیاست‌های اقتصادی که ارایه می‌داد به بار آورده است به ویژه برای اینکه کشورها شایسته وام IMF - و یا وام سایر بانک‌ها و بخش خصوصی‌هایی که از IMF در تشخیص شایستگی وام دادن تبعیت می‌کردند - گردند مجبور بودند از این سیاست‌های اقتصادی نادرست پیروی کنند.

به عقیده وی صندوق و کارکنانش کاربرد و اهمیت اطلاعات ناقص، بازارهای غیر رقابتی و مؤسسات ناکارآمد که همگی ویژگی‌های کشورهای تازه در حال توسعه می‌باشند - را نادیده گرفته‌اند در نتیجه، به عقیده استیگلیتز هم زمان و هم IMF دوباره به دنبال سیاست‌های تدوین شده در کتب درسی اقتصاد بودند در حالی که این سیاست‌ها گاهی از مشکلات کشورهای در حال توسعه را باز نمی‌کرد.

استیگلیتز به دنبال این بود تا نشان دهد نتایج این سیاست‌های غلط ارایه شده در کشورهایی که این سیاست‌ها را دنبال می‌کردند، نه تنها براساس مقیاس‌های آماری مطلق بلکه در مصائب واقعی انسان‌ها تبدیل به فاجعه شده است.

اغلب سیاست‌های مشخصی که استیگلیتز به آنها انتقاد وارد می‌کند برای هرکسی که حتی توجه کمی به آشوب‌ها و بحران‌های اقتصادی اخیر در جهان در حال توسعه داشته باشد، آشنا خواهد بود:

۱- سخت‌گیری و تنگناهای مالی

سختی‌ترین و شاید شناخته‌شده‌ترین سیاست پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول برای یک کشور، کاهش مخارج دولت و یا افزایش مالیات‌ها و یا تلفیقی از هر دو برای توازن بودجه و حذف نیاز دولت‌ها برای قرض گرفتن می‌باشد. فرض ضمنی و نهفته در این سیاست این است که اغلب مخارج دولت اضافی است. استیگلیتز گوشزد می‌کند که IMF به اقتصاد herlert Hoover در ارایه اینگونه سیاست‌ها (به ویژه در رکود گسترده و زمانی که کسری به دلیل کاهش شدید درآمدهاست) رجعت داشته است. وی معتقد است که کاهش مخارج و یا

افزایش مالیات‌ها رکود را شدیدتر خواهد نمود. ایشان تأکید می‌کند که هزینه‌های اجتماعی کاهش و قطع برنامه‌های دولت بسیار بالا خواهد بود، برای نمونه می‌توان حذف سوسپید غذا به فقرا را مثال زد که هنگامی که اندونزی در سال ۱۹۹۸ به پیشنهاد IMF این سیاست را اجرا نمود، شورش‌ها را در پی داشت.

۲- نرخ‌های بالای بهره

بسیاری از کشورها به دلیل اینکه در حفظ ارزش پولشان دچار مشکل شده بودند به IMF روی آوردند. توصیه استاندارد IMF، نرخ‌های بالای بهره بود که سبب می‌گردید نگهداری سپرده‌ها و دارایی‌های پولی، جذاب‌تر گردد.

افزایش سریع قیمت‌ها پدیده‌ای عادی در کشورهای در حال توسعه است و سیاست انقباضی پولی، که اغلب از طریق نرخ‌های بالای بهره اجرا می‌گردد نیز استاندارد اصلاحی دیگر صندوق بود. استیگلیتز بر این عقیده است که نرخ‌های بالای بهره که بر بسیاری از کشورها توسط سیاست‌های IMF تحمیل می‌گردد، رکود اقتصادی‌شان را شدیدتر می‌کند. هدف آنها مبارزه و مهار تورمی است که مسئله مهمی در ابتدای کار به نظر نمی‌رسد [مسائل مهمتر دیگر وجود دارد] و با این عمل ورشکستگی مکرر شرکت‌های مولدی که توانایی تحمل افزایش شدید هزینه‌های پرداخت بدهی‌شان را ندارند، قطعی می‌شود.

۳- آزادسازی تجارت

همه علاقمند به تجارت آزادند، به جز بسیاری از مردم که کالاهایی می‌سازند و آنها را می‌فروشند. حذف تعرفه‌ها، سهمیه‌ها، سوبسیدها و سایر موانع تجارت آزاد برای کشوری که در صدد وام IMF می‌باشد امری ضروری است و از جانب IMF حذف چنین موانعی شرطی برای اعطای اعتبار محسوب می‌شود. بحث این است که در بلند مدت اگر همه تجارت آزاد کنند همه سود می‌برند. هر کشوری عرضه‌کننده محصولاتی خواهد شد که از منابع و مهارت به طور کارآ و مؤثری استفاده کند و بتواند در آن مزیت داشته باشد. استیگلیتز به این نکته اشاره می‌کند که کشورهای صنعتی امروز زمانی که در حال توسعه بودند تجارت آزاد نداشتند و حتی اگر امروز نیز در بخشی که اینگونه باشد تجارت آزاد را نقض می‌کنند - مانند افزایش سوسپیدهای کشاورزی و موانع موجود برای واردات محصولات کشاورزی در آمریکا - وی بر این عقیده است که مجبور کردن کشورهای در حال توسعه امروز برای آزادسازی تجارت‌شان قبل از اینکه آماده شوند سبب نابودی صنایع داخلی‌شان گشته به ویژه صنایعی که در آن علائمی از آمادگی برای رقابت مشاهده نمی‌شود.

۴- آزادسازی بازارهای سرمایه

بسیاری از کشورهای در حال توسعه سیستم بانکداری ضعیفی دارند و علاوه بر آن جایگزین‌های محدودی برای

پس‌انداز شهروندان وجود دارد. یکی از شرایط IMF برای اعطای وام به این کشورها باز شدن بازارهای مالی به روی مؤسسات خارجی است. بدیهی است که بانک‌های خارجی عملکرد بهتری در جابجایی و تخصیص پس‌اندازها دارند. استیگلیتز بیان می‌دارد که بانک‌های بزرگتر و کارا تر خارجی، بانک‌های محلی را از دور رقابت خارج می‌کنند و از طرف دیگر بانک‌های خارجی تمایل کمتری به وام دادن به کسب و کارهای داخلی دارند. به عقیده وی در بسیاری از کشورهای توسعه یافته نرخ‌های پس‌انداز بسیار بالا بوده و احتیاجی به جابجایی منابع خارجی توسط بانک‌های خارجی به داخل نیست.

۵- خصوصی سازی

فروش و واگذاری مؤسسات دولتی بزرگترین ابتکار عمل در بیست ساله اخیر هم در کشورهای صنعتی شده و هم در برخی از کشورهای در حال توسعه بوده است. یک دلیل این امر این است که انتظار می‌رود مدیریت خصوصی بهتر بتواند آن را اداره نماید. دلیل دیگر را می‌توان در غیر ضروری بودن برخی فعالیت‌ها و مشاغل دانست که به دلیل فسادهای دولتی چون پارتی بازی و رانت به وجود آمده‌اند. توصیه استاندارد IMF به ویژه به کشورهایی که با کسری مواجهند، فروش بخش دولتی به سرمایه‌گذاران خصوصی است. استیگلیتز این سیاست را نیز به چالش می‌کشد و بیان می‌دارد بسیاری از این کشورها سیستم مالی توانایی برای اجرای چنین انتقالی را دارا نیستند. همچنین سیستم قانونگذاری مناسب برای جلوگیری از آسیب‌های مرتبط بر بنگاه‌های خصوصی شده در این کشورها به ویژه روسیه و سایر بخش‌های شوروی سابق وجود ندارد و نتیجه خصوصی سازی نابالغ و زود، موجب از بین رفتن دارایی‌های کشورها به میزانی بود که تبدیل به بحران گردید.

۶- ترس از عدم پرداخت

مقدم‌ترین سیاست IMF از ابتدای امر، امکان عدم بازپرداخت بدهی‌ها بود. IMF پیش‌دستی نمود و زمانی که بانک‌ها نمی‌توانستند دارایی‌هایشان را جمع کنند طبیعتاً تمدید و یا تجدید ساختار بدهی خود را داوطلبانه خواستار می‌گردید، استیگلیتز به این سیاست نیز معترض بود. به عقیده وی با افزایش اعتباری که IMF (به منظور جلوگیری از ظهور پدیده عدم توان پرداخت) قائل می‌گردید، اغلب عاملی برای رهایی یافتن موقت بانک‌ها (و سایر قرض‌گیرندگان خصوصی که ریسک بالا را در معاوضه با بازدهی و نرخ بهره بالاتر وام‌ها قبول کرده‌اند) از این مخمصه است. به عقیده وی نتیجه نهایی این است که مالیات دهندگان می‌بایست بار دائمی نرخ بهره و اصل وامی که دیروز به اشتباه پرداخت نشده بود را متحمل گردند.

متهم کردن سیاست‌های IMF توسط استیگلیتز به آیتم‌های بالا خلاصه نمی‌شود. به عقیده وی انسجام و یکپارچگی خاصی در این سیاست‌های منفرد نهفته است به گونه‌ای که شکست یک سیاست را نمی‌توان اشتباه تصادفی دانست. به عقیده وی این سیاست‌ها - که وی آنها را «اجماع واشنگتن» می‌نامد - در چندین زمینه منجر

به اموری غیر جالب (اگر نگوییم نفرت آمیز) می‌گردند.

۱- استیگلیتز مکرراً ادعا می‌کند که سیاست‌های IMF نه تنها برخلاف مشاهدات و تحلیل‌های اقتصادی، بلکه برخلاف ایدئولوژی (بویژه اعتقادات ایدئولوژیک) بازارهای آزاد و ضدیت با دولت پیش می‌رود. به طور مرتب و مکرر وی کارشناسان IMF را به نادیده گرفتن عمدی «واقعیت‌های موجود» در کشورهای توصیه شونده متهم می‌کند. در واقع شکایت و اعتراض وی این است که آنها کارهای تئوری او و سایر اقتصاددانان (که نشانگر این امر است که بازار آزاد به ویژه زمانی که ساختار بازار، زیر ساخت‌ها و اطلاعات، کامل نباشد لزوماً نتایج مثبت به بار نخواهد آورد) را نمی‌فهمند یا حداقل در محاسباتشان لحاظ نمی‌کنند.

اعتراض وی عمدتاً این است که IMF ضرورت چینش و ترتیب مناسب سیاست‌ها را نادیده می‌گیرد. آزادسازی تجارت یک کشور زمانی معنادار و مفید خواهد بود که صنایعش به سطحی از رشد رسیده باشند که بتوانند رقابت کنند، نه قبل از آن. خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی زمانی مفید است که سیستم‌های قانونگذاری مناسب و قوانین دولتی کافی وجود داشته باشد، نه قبل از آن. به عقیده وی IMF عمداً این فاکتورها را نادیده می‌گرفت و مجموعه مشخصی از سیاست‌ها را برای همه کشورها توصیه می‌نمود اما مهمتر اینکه انگیزه نهفته در این سیاست‌ها ایدئولوژیک بود: اعتقاد به برتری بازار آزاد که از دید او نوعی از مذهب تلقی می‌شد.

طبق دیدگاه استیگلیتز، ظهور بیشتر این اعتقاد به بازارهای آزاد این است که IMF مأموریت کینزی اولیه خویش مبتنی بر حمایت و کمک به کشورها برای حفظ اشتغال کامل و عدم مداخله در تعادلات تراز پرداخت‌ها را رها نموده و در عوض به توصیه سیاست‌هایی پرداخته‌اند که نتیجه آن افزایش رکود و بیکاری گسترده‌تر می‌باشد. البته وی اعتقاد ندارد که IMF رکود شدید و یا بیکاری را فی‌نفسه ترجیح می‌دهد بلکه به طور ساده طبق اعتقاداتی - به نظر وی غلط - چون توانایی بازار آزاد در حل مسائل و مشکلات عمل می‌کنند. به نظر وی IMF به گونه‌ای عمل نمی‌کند که رشد اقتصادی شتاب گیرد، البته نه اینکه مخالف رشد اقتصادی باشد بلکه بازار آزاد تنها چیزی است که به اعتقاد IMF برای ارتقای رشد اقتصادی نیاز است.

استیگلیتز پا را فراتر گذاشته و بیان می‌کند که IMF به شخصه مسؤول بدتر کردن - و در برخی موارد مسؤول خلق - مشکلات است. با مجبور کردن کشورها به حفظ نرخ ارز بیش از اندازه ارزشگذاری شده - که همه می‌دانند دیر یا زود کاهش خواهد یافت - IMF به تجار پول یک فرصت یک طرفه اعطا کرده و بورس بازی در بازار را تشویق می‌کند. با مجبور کردن کشورهای دچار مشکل به کاهش وارداتشان، IMF انتشار رکود اقتصادی از یک کشور به همسایه‌اش را تشویق می‌کند. با مجبور کردن کشورها به افزایش نرخ‌های بهره، سرمایه‌گذاری را کاهش داده، شرکت‌ها ورشکسته گردیده و همزمان IMF سبب تشویق کم‌اعتمادی به قرض دهندگان خارجی می‌گردد و ...

۲- در نظر استیگلیتز، IMF عملاً به نفع اعتبار دهندگان و ثروتمندان عمل می‌کند و به طور کلی منافع ثروتمندان به منافع کشورهای فقیر، کارگران و بحران زده‌ها و... ترجیح دارد. به نظر او تصادفی نیست که IMF مکرراً پول‌هایی که برای پرداخت وام فراهم می‌کند از بانک‌ها و یا صاحبان اوراق قرضه‌ای باشد که مشتاقانه حاضر به پذیرش نرخ‌های بالای بهره هستند و همانگونه که مشتاقانه حاضر به جبران ضرر عدم بازپرداخت به وسیله IMF و یا دولت‌ها هستند.

استیگلیتز همچنین عقیده دارد که کاهش یارانه‌های غذا و سایر راه‌های مرتبط با فقر با عنوان اولین پیشنهاد IMF زمانی که کشورها با مشکلات تراز پرداخت‌ها مواجهند، نیز تصادفی نیست. او می‌بیند که مسؤولان IMF تنها تمایل دارند تا با وزیر مالی و مسؤولان بانک مرکزی و بانکداران ملاقات کنند و هرگز با روستاییان فقیر و یا کارگران بیکار ملاقاتی نداشته‌اند. استیگلیتز به نکته جالب دیگری نیز توجه می‌کند و آن اینکه بسیاری از کارکنان IMF به سراغ مشاغل در صندوق‌ها در بخش مالی خصوصی می‌روند و بسیاری دیگر نیز بعد از IMF به سراغ بانک‌ها و شرکت‌های مالی می‌روند.

به عقیده استیگلیتز اشتباهات IMF تصادفی نبوده و عمدی است. وی با بررسی سیاست‌هایی که IMF در پیش گرفته و سیاست‌هایی که IMF در پیش نگرفته به اثبات این ادعا می‌پردازد. «ثبات مدنظر است در حالی که به خلق فرصت شغلی نمی‌انجامد، مالیات و تأثیرات معکوس آن مدنظر است، اما اصلاحات ارضی صورت نمی‌گیرد. پول برای سیستم بانکی وجود دارد ولی برای آموزش و بهداشت پولی در دسترس نیست.»

استیگلیتز به این نکته توجه می‌کند که دیدگاهی که این موارد را نتیجه توطئه و همدستی IMF ذینفعان قدرتمند در کشورهای ثروتمندتر می‌داند (همان دیدگاه مشهور مخالف جهانی سازی که در جلسات IMF و بانک جهانی بیان می‌شود) کاملاً غلط است ولی به نظر وی در دهه‌های اخیر IMF هر چند در همدستی و توطئه نبوده اما سیاست‌های آن منعکس کننده منافع و ایدئولوژی جامعه مالی غربی بوده است.

۳- سرانجام استیگلیتز در IMF تعصبات نظام‌مند را به عنوان انعکاسی از سقوط بیشتر اخلاق مشاهده می‌کند: «توجه کم به فقرا به خاطر بازارها و دولت نیست دیدگاهی که بازارها مراقب همه چیز هستند و دولت فقط امور را بدتر می‌کند موضوعی ارزشی است... در حالی که تلاش برای حفظ آنچه در تصویب قراردادهای اعتباری از سوی کشورها وجود دارد، IMF تمایل دارد تا حتی برخلاف مهمترین قراردادهای اجتماعی عمل کند». در سرتاسر کتاب حس زیر پا گذاشتن اخلاقیات آشکار است.

۷- انتقادات از استیگلیتز

خواندن کتاب «جهانی شدن و مسایل آن» سبب می‌گردد مخاطب فکر کند که در IMF هیچ اقدام مثبتی صورت نگرفته و یا همین طور شورای مشاوران اقتصادی و بانک جهانی همین طور خزانه‌داری آمریکا و ... همگی همواره در اشتباه بوده‌اند.

ممکن بود کسی مخالف نظر استیگلیتز درباره نتایج فعالیت‌های ساده IMF (حتی سیاست‌هایی که اغلب مردم با ضد تولیدی بودن و مفید نبودن آن موافق بودند) اظهار نظر کند. برای مثال در روسیه با فروپاشی شوروی در آمد سرانه به شدت کاهش یافت و IMF سیاست‌هایی که مخالف نظر استیگلیتز بود در پیش گرفت، در حالی که شرایط اقتصادی امروز روسیه به نظر بهتر از زمان نوشتن این کتاب است.

مسئله زیربنایی‌تر طبق ادعای استیگلیتز این است که ما به طور مطمئن نمی‌توانیم بفهمیم که نتایج سیاست‌های IMF بدتر از گزینه‌های جایگزین آن خواهد بود. بسیاری از تحلیل‌گران جهان در حال توسعه به این نکته اشاره می‌کنند که استیگلیتز به ندرت به اشتباهات سیاست‌گذاری در کشورهای فقیر که توسط خودشان صورت گرفته اشاره و استفاده می‌کند. در مورد عدم موفقیت کشورهای در حال توسعه وی دو نکته را نادیده می‌گیرد اول اینکه او توجه چندانی به فساد بالایی که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه امر رایجی شده بود، ندارد - به جز در مورد فساد روسیه که او بیان می‌کند خصوصی‌سازی توصیه شده IMF فساد را افزایش داد. دوم اینکه کشور در حال توسعه مخارج زیادی برای نیروهای نظامی خود (از محل کمک‌های خارجی که دریافت می‌کند) صورت می‌دهد به نظر می‌رسد در نظر گرفتن مخارج اسراف آمیز از محل هر اعتباری باید به عنوان دلایل عدم موفقیت کشورهای در حال توسعه ذکر گردد.

با تأکید بر وجود نداشتن قانونگذاری مناسب و چشم‌انداز مناسب برای مؤسسات در جهان در حال توسعه، تعجب‌آور خواهد بود که استیگلیتز اشتباهات مؤسسات بخش خصوصی را مورد توجه قرار ندهد.

حامیان IMF نمی‌توانند ادعا کنند که وضعیت همه کشورها با توصیه‌های صندوق بهبود یافته است اما آنها قطعاً این را عنوان می‌کنند که با به کارگیری گزینه‌های جایگزین ممکن است اوضاع بهتر و یا حتی بدتر از آن گردد. احتمالاً آنها این بحث را مطرح می‌کنند که مطمئناً آنها می‌دانستند که در کشورهای در حال توسعه اطلاعات ناقص است، بازارها کامل نیستند و ... مسأله این است که چه مجموعه اقدامات و سیاست‌هایی باید صورت داد تا سودمندتر باشد.

نکته دیگر اینکه امروزه بر سر این مسأله که فقر در جهان در حال توسعه در حال افزایش است اتفاق نظری وجود ندارد. استیگلیتز بیان می‌کند که فقرایی که با درآمد کمتر از یک دلار یا دو دلار در روز زندگی می‌کنند در سال‌های اخیر افزایش یافته‌اند. در حالی که هم دانشگاهی و همکار وی^۱ مقاله‌ای منتشر کرد که در

آن به اثبات ادعایی کاملاً مخالف ادعای استیگلیتز پرداخت و اثبات نمود قدرت خرید مردم افزایش یافته و بالطبع فقر کاهش یافته است.

قبل از اینکه فردی به طور مطمئن ادعا کند که اندازه‌گیری و مقیاس‌های عنوان شده در زمینه کاهش فقر صحیح نیست و نظریهٔ برخلاف آن دقیق‌تر است تحقیقات تجربی زیاد و همچنین بحث‌های تحلیلی فراوانی باید صورت گیرد. البته ذکر این نکته نیز جالب است که دلیل عمده کاهش فقر در جهان طبق تحقیقات «مارتین»، کاهش فقر در چین پرجمعیت‌ترین کشور جهان است. (به عقیده استیگلیتز اصلاح ساختار و اصلاحات عمده در اقتصاد چین به دلیل عدم توجه نادیده گرفتن سیاست‌های IMF در زمینه آزادسازی و خصوصی‌سازی یکباره بوده است) بهتر می‌بود استیگلیتز از مبالغه دوری می‌کرد و آمار واقعی فقر در جهان را ارایه می‌کرد و از بزرگنمایی مسأله خودداری می‌کرد زیرا اینگونه بحث کردن شایسته بحث علمی نیست.

حمله استیگلیتز به IMF نه تنها سؤالات زیادی را مطرح نمود بلکه سبب خلق مسائل قابل توجهی گردید. به ویژه این بحث که IMF به نفع ثروتمندان و بانک‌ها و به ضرر منافع فقرا عمل می‌کند. تا چه میزانی قرض دادن IMF عادی فرض می‌شود؟ استیگلیتز از اینکه IMF وام دادن را به کشورهای در حال توسعه منوط به اجرای توصیه‌های سیاستی خود می‌کند و از این طریق به استقلال اقتصادی این کشورها تعدی می‌کند شکایت می‌کند. اما آیا به طور طبیعی قرض دهندگان مسؤول، چنین شرایطی را برای قرض گیرندگان وضع نمی‌کنند؟ استیگلیتز هیچ‌گاه اذعان نمی‌کند که امروزه IMF به خاطر وام دهی با شرایط بسیار کم، مورد انتقاد بسیاری از اقتصاددانان و سیاست‌مداران است و بسیاری از کشورهای قرض گیرنده به سادگی پول قرض گرفته شده را هدر می‌دهند.

و یا آیا باید IMF خود را نهاد وام دهنده نداند، در عین حال همانند قرض‌دهندگان مسؤول عمل کند، در عوض خود را نهادی بداند که فقط مسؤول ارتقای سطح رفاه کشورهای قرض دهنده است در حالی که هدر رفتن برخی اعتبارات مورد انتظار است؟ برخی از انتقادات استیگلیتز بیشتر به IMF مربوط نمی‌شود بلکه در مورد فقدان قدرت بین‌المللی‌ای است که قادر باشد شهروندان مرفه را مجبور سازند تا به شهروندان فقیرتر کمک کنند.

ثروتمندترین کشورها با اختصاص دادن سهم بیشتری از درآمدشان به کمک‌های خارجی موافقت به این امید که افزایش درآمد کشورهای فقیر سر ریز سودی برای کشورهای صنعتی شده به همراه خواهد آورد. اما چنین توافقی میان کشورها وجود ندارد و کمک‌های خارجی هر ساله کاهش می‌یابد چون کارآیی این کمک‌ها به چالش کشیده شده است.

حتی در داخل کشورهای دموکراتیک نیز بحث بر سر میزان این بخش‌ها و چگونگی خرج آنها وجود دارد. اما

بخش عمده‌ای از انتقادات استیگلیتز و هم عقیده‌های وی در زمینه نابرابری کشورها این است که نه تنها چنین توافقی وجود ندارد بلکه مکانیسم مؤثری حتی برای انتخاب یک سیاست در این زمینه و اجرای آن نیز وجود ندارد.

بسیاری از عناصر اقتصادی بیشتر تجربی از مباحث استیگلیتز، مسائل بلندمدت و دیر پا هستند. به عقیده وی تمایل به تدریج در سیاست بسیار بهتر از شوک می‌باشد همچنین تأکید وی بر مسائلی نیست که یک کشور در حال توسعه با آن مواجه است بلکه تأکید وی بر چگونگی متفاوت بودن هر کدام است. از دید وی حفظ اشتغال کامل مقدم‌تر از کاهش تورم (حداقل در زمانی که تورم کمتر از ۲۰ درصد در سال باشد) است. مبارزه با فقر و رشد اقتصادی به طور مستقیم بر ایجاد شرایطی که شاید در آن اقتصاد رشد داشته باشد مقدم است. استیگلیتز با فراهم کردن منطق قوی به همراه شواهد دست اول و صحیح به تأیید دیدگاه خود می‌پردازد.

استیگلیتز، بسیار مؤثرتر از آنچه هر کس تصور می‌کند، به بیان دیدگاه خود پرداخت و هم در سیاست‌های توسعه‌ای که با آنها موافق بود و هم در بیان انتقادات خود به IMF و سیاست‌های آن با بیانی شیوا بسیار خوب توانست به موضوع بپردازد. کتاب او به عنوان یک چالش محسوب می‌شود. آنچه در این برهه از زمان اهمیت دارد این است که فرد دیگری (اگر ممکن باشد اقتصاددانی که به دقت استیگلیتز فکر کند و همانگونه که از تئوری‌های اقتصادی درک مناسبی دارد از واقعیت‌های موجود و سیاست‌های اتخاذ شده نیز در حد وی آگاه باشد) این چالش را با نوشتن بهترین کتاب ممکن (که جانب دیگر بحث را بررسی می‌کند،) برطرف سازد. آنچه که نیاز است فقط تلاش برای پاسخ دادن به استیگلیتز نیست، بلکه نیازمند کتابی هستیم که هم از سیاست‌های IMF به طور کلی و هم مصداقی دفاع نماید.

چه کسی می‌تواند چنین کتابی بنویسد؟ بهترین گزینه اقتصاددان سابق IMF، استانی فیشر کسی که در تمامی سال‌هایی که تحلیل‌های استیگلیتز را پوشش می‌دهد قائم مقام مدیریت IMF بوده است که به عقیده مردم بیش از هر کس دیگر به سیاست‌های سازمان جهت می‌داد. گزینه دیگر سامرز^۲ رئیس دانشگاه هاروارد و معاون خزانه‌داری آمریکا در این سال‌ها بوده است به هر حال بدون وجود جواب‌های قاطع و صحیح کتاب استیگلیتز مطمئناً فضای عمده‌ای در صحنه عمومی ادعا خواهد کرد. مطمئناً این کتاب به عنوان قوی‌ترین مباحثی است که تاکنون در انتقاد از IMF و سیاست‌هایش مطرح گردیده است.

پانوشته‌ها:

۱ - Xavier- sala-I- Martin.

۲ - lawenee Svmmors.